

## پیش‌خوار

**به بهانه انتشار یک اثر جدید درباره زندگی و زمانه نعمت‌الله نصیری**

**وصف «پاسبان جهنمی»!**

■ **زهر کرمانی**



چهار روز پس از پیروزی انقلاب، روی پشت‌بام مدرسه رفاه گلو له‌ها شلیک شدند

و به‌شاه مانع اجرای حکم نشدند. حکم الهی «کَتَبَ عَلَیْکُم الْقِضَاءَ فِی الْقَتْلِ»<sup>(۱)</sup>

وی که با مقام ریاست ساواک غیر قابل دسترس‌ترین فرد دستگاه‌ ستمشاهی به‌نظر می‌رسید، به‌دست تقدیر چنان خوار دست‌انقلابیون شد… قصه خوراری او نیز همچون قصه‌های صعودش به‌قله‌های قدرت در رژیم فاسد پهلوی شنیدنی است.

نعمت‌الله نصیری در سنگسر سمنان و در خانواده‌ای پیشه‌ور پای به‌عرشه دنیا نهاد. صدای گریه‌او همچون گریه‌هزاران کودکی که در آن روز با به‌عرشه گذاشته بودند، در کوچه پس‌کوچه‌های روستای سنگسر بلند شد و لبخندی از شوق را بر لب‌های اهالی آنجا نشاند. سنگسر روستایی از توابع سمنان بود که در سال ۱۲۸۹ پذیرای قدم‌های فرزند محمد و زرین‌تاج خانم شد. محمدنصیری به‌شغل چهارپاداری مشغول بود و خانواده فقیری داشت. او نام‌نعمت‌الله را برای فرزندش انتخاب کرد. آن روز هیچ‌یک از اهالی آنجا نمی‌دانستند این کودک روزی پرورش‌یافته دستگاه پهلوی دوم خواهد شد و قدم‌هایی که روزگاری در کوچه‌های آن‌سرای بازی‌های کودکانه برمی‌دارد بر عرصه سیاست برداشته خواهد شد.



■ **نعمت‌الله نصیری در حالی که حکم عزل صدق را در دست دارد**

نعمت‌الله نصیری تحصیلات ابتدایی خود را در سمنان گذراند و وقت آن بود که برای تکمیل تحصیلاتش راهی تهران شود. او شوق عجیبی به‌خدمات نظامی داشت و به‌همین دلیل وارد دبیرستان نظام شد. در سال ۱۳۱۱ به‌دانشکده افسری رفت و در سال ۱۳۱۳ درجه ستوان دومی گرفت و ده سال اول‌خدمات نظامی‌اش در دانشگاه افسری گذشت.

او ابتدا فرمانده دسته و سپس فرمانده گروهان شد. نصیری در سال ۱۳۲۳ با ارتقا به‌درجه سسر‌گردی به‌نلسرگرد کرمان انتقال یافت و به فرماندهی یک‌گردان پیاده منصوب شد. وی پس از چندی فرماندهی گردان مستقل سیرجان را به‌عهده گرفت و در سال ۱۳۲۶ با اخذ درجه مشرنگ دومی به‌تهران انتقال یافت و به‌معاونت دسته پیاده دانشگاه افسری رسید.

نصیری به‌سرعت در حال عبور از حلقه‌های مناصب مختلف نظامی بود، وفاداری به‌شاه و خدمت صادقانه به‌حکومت پهلوی اصل پذیرفته‌شده‌ای بود که در همه مناصب پیش‌رویش قرار داشت و این مسئله شاه‌کلید او بود. صعود به‌پست‌های مدیریتی کلان کشور بود. او در سال ۱۳۲۸ درجه سرهنگ تمامی گرفت و فرمانده هنگ پهلوی و پس از مدت کوتاهی به فرماندهی گارد شاهنشاهی منصوب شد. او پس از ۲۸ مرداد پله‌های قدرت را به‌سرعت طی کرد و نهایتاً به‌منزله‌ساواک بار یافت…

اثری که از آن سخن می‌رود، شرح حال زرتال نعمت‌الله نصیری یکی از رؤسای ساواک آریامهری است. این کتاب از مجموعه آثاری است که مرکز اسناد انقلاب اسلامی برای آگاهی جوانان از وقایع تاریخ انقلاب منتشر ساخته است. بی‌تردید مطالعه آن برای این طیف‌سنی، می‌تواند آگاهی‌بخش و انگیز‌ساز باشد.

**پی‌نوشت:**

(۱) قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۷۸

# تاریخ

کفت و کمر ۸۸۹۸۴۳۸



**در تکریم سالروز رحلت مورخ نامدار، حجت‌الاسلام والمسلمین علی ابوالحسنی(منذر)**

# مهندسی تاریخ به سمت عصر ظهور

◆ **حجت‌الاسلام سیدمهدی میرباقری**

**روز‌هایی که بر ما می‌گذرد، تدا میگیر سالروز رحلت مورخ ژرف اندیش و پیر کار تاریخ اسلام و ایران، مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین علی ابوالحسنی (منذر) است. آنچه پیش رو**



**دارید گفتاری منتشر نشده از حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمهدی میرباقری است که به تحلیل جنبه‌هایی از تاریخ‌نگاری آن فقید سعید پرداخته است. امید آنکه مقبول افتد.**

در آغاز باید به این نکته اشاره و تأکید کرد که مجموعه آثار مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین استاد ابوالحسنی منذر، دغدغه‌ایشان نسبت به حفظ فرهنگ اهل‌بیت(ع) و دستاوردهای تاریخی تشیع و به‌خصوص عالمان بزرگ شیعه و در مجموع خط تاریخی نیابت‌عامه در طول تاریخ و تلاش‌هایی که برای حفظ و پیشبرد جامعه تشیع در دوره غیبت بر محور این بزرگواران شده، مشخص می‌شود. آثار ایشان – به‌خصوص در یکی دو دهه اخیر، بر روش تحقیق خوب و عالمانه و کار و همت فراوانی برخوردارند و میزان زحمت و تلاش و دقت نظر ایشان، موجب اعجاب است.

نوآوری، استقامت خط فکری، دور از عوجاوج و انحراف بودن و پرداختن به موضوعاتی که ضرورت جامعه شیعه است، از ویژگی‌های ممتاز آن دوران سی‌ساله تحقیق ایشان و به‌نحوی پاسخ به یک مسئله جدی در فضای فرهنگی جامعه‌ماست. از خصوصیات دیگر ایشان کار به دقت می‌خواندند و اشکالات را می‌گفتند و چنانچه نیاز به تکمیل و تصحیح داشت، اسناد تاریخی‌ای را که با زحمت به دست آورده بودند، در اختیار ما قرار می‌دادند تا مطلب خود را تکمیل کنیم. همواره با انصاف و اخلاق نقد می‌کردند. انصاف و اعتدال از ویژگی‌های شخصیتی ایشان در تحقیق بود.

■ **استاد ابوالحسنی و مسئله تجدد**

موضوع تحقیقات ایشان، عمدتاً دفاع از تفکر، فرهنگ و تراث شیعه بود. یکی از مهم‌ترین موضوعات تحقیقی ایشان، تاریخ معاصر، به‌ویژه تاریخ مشروطه بود. تمدن غرب که باطنش و روحش مبتنی بر ایدئولوژی مادی و اومانیستی است، پس از اینکه به اصطلاح فلسفه و دانش

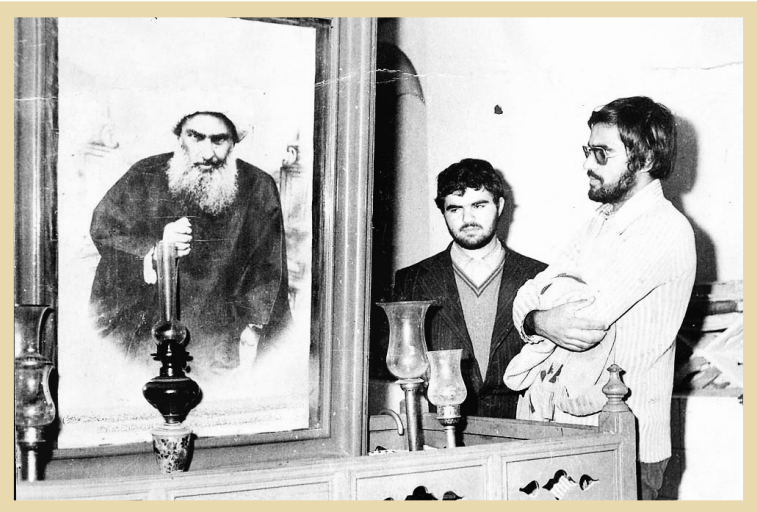
خود را مبتنی بر این ایدئولوژی مبنایی تولید کرد – که شاید یکی دو قرن طول کشید و بعد انقلاب علمی و بعد انقلاب صنعتی شد – به‌سرعت از مرزهای خود عبور کرد. ابتدا وی ورودش به کشورهای همچون ایران هم در قدم اول، از ناحیه محصولات صنعتی بود و سپس دانش و تحولات همه‌جانبه و ساختاری خود را به دنبال آورد. در خود ایران ظاهراً یکی از نقاط آغاز این جریان، همان جنگ بین ایران و روس بود که در آن تصمیم گرفتند تا از سلاح‌های جدید استفاده کنند و دربار قاجار افرادی، به‌خصوص شاهزاده‌ها را بفرستد که آن فناوری را بیابند، ولی بعد متوجه شدند که پیروزی نظامی روسیه فقط به خاطر سلاح‌های مدرنش نیست بلکه به خاطر ارتش مدرن و کلاسیک است، لذا دارالفنون‌ها تأسیس شد و پس از آن انقلاب مشروطه وقوع یافت که در واقع یک تحول ساختاری متناسب با ورود فضای تمدنی جدید به جامعه ایران بود. در این تحول شاهد دو رویکرد اساسی هستیم. یک دسته تحول‌خواهان مذهبی که تغییر استقبال می‌کردند، اما معتقد به حفظ چارچوب فرهنگ اسلام و تشیع بودند. به نظر من همه روحانیونی که در این دین قدم گذاشتند – شیخ فضل‌الله نوری، آیت‌الله نائینی، آیت‌الله صاحب عروه و… – همه خط تحول را با محوریت اسلام و فقه تشیع دنبال می‌کردند و هیچ یک به دنبال یک تحول بیرون از چارچوب‌های دین نبودند. جریان دوم تحول‌خواهان سکولار و به دنبال مدرن‌سازی کشور و رهاسازی آن از تقید به دین و مذهب بودند؛ یعنی دقیقاً می‌خواستند همان تمدن زمینی شده‌ای را که از آموزه‌های وحیانی فاصله گرفته و نگاه خود را از آسمان و تعالیم الهی انبیا، جدا برده، در ایران نمونه‌سازی کنند. اینها هر چند در قالب مبارزه با استبداد و سلطنت استبدادی به میدان آمدند و از آزادی و حقوق ملت سخن گفتند، ولی در چارچوب تمدن مدرن غرب حرکت کردند و از یک مدرنیزاسیون همه‌جانبه در حوزه سیاست و فرهنگ و اقتصاد دفاع می‌کردند که ما لاً منجر به تحول در فرهنگ و ساختارهای اقتصادی می‌شد. این دو جریان با یکدیگر در گیر بودند. از منظر تئوری فلسفه تاریخ در تحلیل حوادث، کار فقیهانی چون شیخ فضل‌الله نوری که از مشروطه مشروعه دفاع کردند، کاملاً برحق بوده است. همین مسیر در جریان‌های بعدی از جمله در نهضت ملی رویکرد میلیون‌دفاع نکردند، از منظر یک فلسفه تاریخی و کاملاً بحق بوده‌است. قدم بعد از سلطنت قاجار، قاعدتاً باید مشروطه مشروعه می‌بود و نه مشروطه غیر مشروعه. قدم بعدی هم حکومت دینی که ان‌شاءالله با آمدن حضرت بقیه‌الله(عج) کاملاً محقق شود. اما آن طرف قضیه هم می‌خواست که با ورود تمدن غرب، به مشروطه و سپس به جمهوری دموکراتیک تبدیل شود. کسانی

که طرفدار مشروطه بودند، در بحث آزادی بشر و حقوق ملت و… در چارچوب اندیشه مدرن حرکت می‌کردند و کاری با اسلام نداشتند، یعنی به دنبال تحولی بودند که حاصل آن چیزی جز یک تمدن زمینی و غربی نباشد. شده در غرب، یعنی تمدن سکولار نبود و طبیعی است کسی مثل شیخ فضل‌الله نوری که پیشش کامل و عمیق نسبت به این پدیده داشته، حتماً اگر امر دایر می‌شد بین حکومت قاجار و مشروطه غیر مشروعه، از حکومت قاجار دفاع می‌کند. در نهضت ملی نفت هم اگر امر دایر می‌شد به انتخاب سلطنت و حکومت ملی‌ها، فقیهی چون آیت‌الله‌الظمی بروجردی حتماً از سلطنت دفاع می‌کرد و این به دلیل آن بود که سلطنت را قبول دارد، اما در بین افسد و فاسد، حتماً فاضل است.

با یک نگرش فلسفه تاریخی، بی‌شک یک حکومت مشروطه غیر مشروعه یا یک جمهوری دموکراتیک، از حکومت سلطنتی مخرب‌تر است. در تکامل تاریخ، عبور از سلطنت استبدادی به حکومت دینی بسیار آسان‌تر از عبور از مشروطه یا جمهوری است. به هر حال در تحولات معاصر ایران، دو جریان فعال بودند. یکی جریان ملی مذهبی‌ها و جریان‌هایی که خیلی اوقات به سکولارها نزدیک می‌شدند. یکی هم جریان تحول‌خواه‌های مذهبی که بر محور روحانیت شیعه که آفاق دیدش اسلام و عصر ظهور بود. جریان‌های سلطنت و جمهوری اعم از جمهوری‌های دموکراتیک و سوسیال و نمونه‌های قبلی حکومت‌های بشری که در مقابل حکومت انبیا، بودند، به رغم اینکه از حقانیت برخوردار نیستند، ولی هرچه جلوتر رفتند، خلوصشان در مسیر باطل خودشان بیشتر و لذا فاصله آنها با حکومت دینی بیشتر شد. تردیدی نیست که فاصله‌های دموکراتیک و سکولار غربی با اسلام، از نظام‌های قرون وسطی بیشتر است.

■ **احتیاط استاد در قضاوت درباره کارکرد عالمان**

تشیع ما وقتی می‌خواهیم یک حادثه را تحلیل کنیم نباید فقط وقایع را پشت سر هم نقل کنیم بلکه باید تحلیل تاریخی کرد که این نکته در اندیشه استاد ابوالحسنی فراوان است. لذا خط فکری ایشان در تحلیل حوادث، تقریباً یک خط واحد و دفاع از کلیت تشیع، حرکت عالمان شیعی در طول تاریخ و دفاع از مرجعیت شیعه همراه با یک تقوای سنگین است. ایشان در بررسی یک شخصیت تاریخی، بسیار محتاط بودند و می‌گفتند: بسیاری از زوایای این حوادث برای ما نقل نشده و ما نمی‌توانیم تنها بر اساس این صحنه‌های روایت شده تصمیم بگیریم. به عنوان مثال اگر اسناد تاریخی می‌آوردند که مرحوم شیخ فضل‌الله، با فلان سفارت ارتباط گرفته یا مثلاً در یک رشوه‌خواری شریک بوده، بر اساس درکی که ما از شخصیت ایشان داریم، مطمئن هستیم که این اسناد باطل هستند؛



استاد ابوالحسنی در کنار مرقد مطهر آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری در دوران جوانی

همان‌طور که بلاششیه در تحلیل شخصیت وجود مقدس امیرالمؤمنین(ع)، هزاران حدیث علیه حضرت جعل کردند و اساساً جعل حدیث علیه حضرت در دوره سمران سسقیفه و بنی‌امیه و حتی بنی‌عباس ادامه داشت. بی‌تردید ما در علم کلام و در اعتقاداتمان، عصمت معصوم(ع) را می‌پذیریم و دیگر اعتقاداتمان را از اسناد تاریخی نمی‌گیریم و می‌گوییم حتماً این اسناد تاریخی مجهولند یا حادثه را به شکل ناقص نقل کرده‌اند. این نگرش در مرحوم استاد ابوالحسنی، در سطح نازل‌تری نسبت به افراد صاحب تقوا، به‌خصوص عالمان متقی وجود داشت و در همه جا این احتیاط و پروا را مشاهده می‌کنیم. ایشان حتی اگر با اندیشه سیاسی فقیهی موافق نبودند، ولی به‌شدت با تقوا برخورد می‌کردند و هیچ‌جا حرفی که خلاف احتیاط باشد یا نسبتی که قابل جواب‌دادن در قیامت نباشد، در کلام و نوشتارهای ایشان مشاهده نمی‌شد و همواره سعی ایشان بر این مبنا بود.

■ **استاد، صاحب یک فلسفه تاریخی**

چیزی که آثار ایشان را فاخر می‌کند این است که گویی اندیشه یا نگرش فلسفه تاریخی ناخوانده‌ای در پس فکر ایشان بود. ایشان دقیقاً با نگرشی وارد تاریخ مشروطه می‌شدند که گویی تاریخ را رو به پیش و به سمت عصر ظهور می‌دیدند. می‌خواستند مهندسی تاریخ را به سمت عصر ظهور تحلیل کنند. تاریخ معاصر ما را عمدتاً کسانی نوشته‌اند که خط فکری سالم نداشتند و به تعبیر دیگر، طرفدار مدرنیته و تمدن جدید غرب بودند که از نظر آنها تمدن مطلوبی است. از نظر آنها اگر جوامع اسلامی به سمت مدرنیزاسیون حرکت نکنند، حرکت مطلوبی است؛ لذا هر کسی که مقابل این حرکت ایستد یک شخصیت منفی است؛ در نتیجه، در آثار آنها به‌خصوص آنهاپی که اندیشه هم دارند و نقل تاریخشان بیشتر مبتنی بر اندیشه‌ورزی است – مثل فریدون آدمیت – اگر در یک جایی مثلاً یک مجتهد عادل شیعه در مقابل جریانی استناد، چون آن جریان از نظر آنها مطلوبی بوده، حتماً تلاش می‌کنند که این عالم شیعه را متهم و او را علیه مردم تفسیر کنند! نکته مهم این است که وجه غالب در نقل تاریخ، به‌خصوص تحلیل و تئوریزه کردن تاریخ معاصر، به‌ویژه از بعد از مشروطه همین کسروی، فریدون آدمیت و دیگرانی که تاریخ نوشتند، معمولاً تمدن غرب را تقدیس و حرکت به سمت مدرنیته را تحسین می‌کردند و مقابله با آن را کار بدی می‌دانستند و این برخود، از نظر آنها ضد ارزش بود. برای مثال مارکسیست‌ها در نگرش فلسفه تاریخی خود، دخالت انبیا و عالمان دینی را در طول تاریخ، به نفع طبقه حاکم و علیه

که طرفدار مشروطه بودند، در بحث آزادی بشر و حقوق ملت و… در چارچوب اندیشه مدرن حرکت می‌کردند و کاری با اسلام نداشتند، یعنی به دنبال تحولی بودند که حاصل آن چیزی جز یک تمدن زمینی و غربی نباشد. شده در غرب، یعنی تمدن سکولار نبود و طبیعی است کسی مثل شیخ فضل‌الله نوری که پیشش کامل و عمیق نسبت به این پدیده داشته، حتماً اگر امر دایر می‌شد بین حکومت قاجار و مشروطه غیر مشروعه، از حکومت قاجار دفاع می‌کند. در نهضت ملی نفت هم اگر امر دایر می‌شد به انتخاب سلطنت و حکومت ملی‌ها، فقیهی چون آیت‌الله‌الظمی بروجردی حتماً از سلطنت دفاع می‌کرد و این به دلیل آن بود که سلطنت را قبول دارد، اما در

بین افسد و فاسد، حتماً فاضل است. با یک نگرش فلسفه تاریخی، بی‌شک یک حکومت مشروطه غیر مشروعه یا یک جمهوری دموکراتیک، از حکومت سلطنتی مخرب‌تر است. در تکامل تاریخ، عبور از سلطنت استبدادی به حکومت دینی بسیار آسان‌تر از عبور از مشروطه یا جمهوری است. به هر حال در تحولات معاصر ایران، دو جریان فعال بودند. یکی جریان ملی مذهبی‌ها و جریان‌هایی که خیلی اوقات به سکولارها نزدیک می‌شدند. یکی هم جریان تحول‌خواه‌های مذهبی که بر محور روحانیت شیعه که آفاق دیدش اسلام و عصر ظهور بود. جریان‌های سلطنت و جمهوری اعم از جمهوری‌های دموکراتیک و سوسیال و نمونه‌های قبلی حکومت‌های بشری که در مقابل حکومت انبیا، بودند، به رغم اینکه از حقانیت برخوردار نیستند، ولی هرچه جلوتر رفتند، خلوصشان در مسیر باطل خودشان بیشتر و لذا فاصله آنها با حکومت دینی بیشتر شد. تردیدی نیست که فاصله‌های دموکراتیک و سکولار غربی با اسلام، از نظام‌های قرون وسطی بیشتر است.

توده مردم تفسیر می‌کردند. این نگرش فلسفه تاریخی آنها بود که همیشه دین را در کنار دولت‌ها و برآمدن مالکیت خصوصی و روابط تولیدی خاص می‌دانستند و این نگرش بر تحلیل تاریخی شان حاکم بود. دیگران هم همین‌طورند. آنهاپی که صاحب اندیشه‌اند، تحلیلشان دقیقاً مبتنی بر یک نظریه و حتی گاهی یک مدل است و بعد نمونه‌ها را بطوری کنار هم می‌چینند که مبتنی بر اندیشه آنها باشد و طبیعتاً هر چیزی که درون چوچر این عده جا نگیرد، از نظر آنها منفی است. تحلیل آنها از رفتار عالمان شیعه و از تحول‌خواه‌های مذهبی کتاب‌هایشان، مثبت نیست و استنادات آنها هم پیش از آنکه نقل وقایع باشد، تحلیل و ترکیب وقایع است درست مثل کسی که از یک شخصیت کاریکاتوری را می‌کشد که هم دروغ هست، هم نیست، دروغ نیست چون هیچ عین واقع‌افه‌ای بر او نگذاشته، دروغ است چون نسبت‌هایش را به هم ریخته است. نسبت این اعضا در وجود واقعی این شخص این‌طور نیست، لذا یک شخصیت کاریکاتوری در دست می‌کنند، آن هم با احساسات مختلفی که می‌شود در یک تصویر کاریکاتوری قرار داد که از او احساس تکبر، احساس ذلت و امثال اینها در مخاطب پیدا بشود. چنین این محققان سکولار این‌گونه است که صحنه‌های تاریخی را طوری می‌چینند که رفتار عالمان شیعه در آن نامتوازن جلوه داده می‌شود.

■ **استاد و باطل کردن شعبده تاریخ‌نگاری سکولار**

مرحوم استاد علی ابوالحسنی به خاطر خط سالم فکری، همیشه این چنینش را به گونه‌ای انجام می‌دادند که حاصل آن این بود که مسیر فرهنگ اسلامی و فرهنگ تشیع در دنیا و در جمهوری اسلامی ایران رو به جلوس. رویکرد ایشان حتی در غیر از تاریخ معاصر هم همین‌طور است شما ببینید فرودسی را، بسیاری به عنوان شخصیتی که دارای تفکر ناسیونالیستی و ملی‌گرایی بوده، مصادره می‌کنند ولی ایشان تلاش کرده تا بگوید فرودسی در آثارش نشان می‌دهد که شخصیتی بوده که دنبال پای امیرالمؤمنین حرکت می‌کرده است. در

# ۹ جوان

آن کتاب مفصلی که انصافاً عالمانه است و هر جایی که شیعه‌ای مطرح شده که مثلاً فرودسی در اینجا در مقابل تفکر اسلامی ایستاده، ایشان با استناد دفاع کرده‌اند که این رویکرد غلط است. این اثر، کار جدی و عالمانه‌ای است.

در باب تاریخ‌نگاری دوره مشروطه هم یک تفکر عالمانه در پس تاریخ‌نگاری ایشان هست. تاریخ‌نگاری به معنی نقل حوادث است که خیلی ارزش ندارد. نکته مهم این است که انسان از بین حوادث گوناگون و فراوان، بتواند واقعیت را بفهمد. این شیوه حتماً مبتنی بر یک تئوری است. کسانی که می‌خواهند از دل رخداد‌های فراوان، حقیقت و واقعیت را بفهمند، حتماً باید صاحب تئوری تحلیل تاریخ باشند که آن تئوری بزرگ، حتماً فلسفه تاریخ است و لذا ما در تحلیل تاریخ، قطعاً نیازمند اندیشه‌ورزی و فلسفه تاریخ هستیم و لذا کسانی که فاقد این اندیشه هستند و حوادث را نقل می‌کنند، ناخودآگاه بی‌مبای‌یشان در انتخاب حوادث بزرگ و کوچک کردن آنها کاملاً مشهود است.

تاریخ اسلام را ببینید آن جاهایی را که علمای اهل سنت نوشته‌اند، معمولاً رنگ و بوی عقاید خودشان را می‌دهد. ممکن است در نقل حادثه هم موقف باشند و دروغ نگویند، اما چینش، گزینش و ترکیب حوادث، وقف یک تفکر خاص است و همین صحنه را اگر یک عالم با تفکر و اندیشه کلامی و ایمانی دیگری می‌نوشت، جور دیگری می‌شد. در تاریخ‌نگاری به‌خصوص در سده‌های اخیر، در کسانی که مبتنی بر دانش تاریخ‌نگاری می‌نویسند، این موضوع تئوریزه شده است، لذا تاریخ معاصر معمولاً آن چارچوب صائب و تفکر خودشان و به اصطلاح آن پارادایمی که داشتند، جای می‌گرفت و طبیعتاً نوعی تک‌صدایی در تاریخ‌نگاری معاصر ایجاد شده بود که در آن نقش عالمان شیعه و تحول‌خواهان مذهبی یا کم‌رنگ یا مخفی شده بود. ما محققان کمی داریم که در دوره معاصر علیه این موج حرکت کرده باشند و با اندیشه مستقل به تاریخ‌نگاری پرداخته و صرفاً وارد حوادث نشده باشند، چون اگر کسی بدون تئوری یا کثرت حوادث تاریخی بر خورد کند، با ایهام روبه‌رو می‌شود و لذا انسان می‌بندد کسانی که فاقد تئوری هستند، مواضعشان ثابت نیست. در یک حادثه یک جور حرف می‌زنند و در حادثه دیگر جور دیگری، در حالی که مواضع تئوری این‌گونه نیست.

مرحوم استاد ابوالحسنی اولاً از معدود کسانی است که این تک‌صدایی و طلسم تاریخ‌نگاری معاصر را که مبتنی بر اندیشه‌ورزی و بر پارادایم‌ها و مبانی تاریخ‌نگاری سکولار بوده، شکسته است. در این تاریخ‌نگاری لازم نیست دروغ بگویند یا حادثه را نقل نکنند، بلکه مثل رسانه‌ها، سیاست تنظیم‌خبر

را غیر از نقل خبر می‌دانند. رسانه‌های غربی اخبار را به گونه‌ای تنظیم می‌کنند که امید ملت‌ها را تغییر می‌دهند و مالکیت‌شان را به اسلام و قدرت آن از بین می‌برند، لذا گاهی گوش دادن به خبر و تحلیل‌های سیاسی غربی‌ها برای کسانی که نخیه نیستند، حرام‌تر از گوش دادن به موسیقی و دیدن فیلم‌های پورنوی آنهاست! چون اعتقاد و اعتمادشان را به اسلام از بین می‌برد.

در تاریخ‌نگاری هم عیناً همین‌طور است. تاریخ‌نگاری که در ما بسان ایجاد کند و نشان دهد که حرکت روند مذهبی یا حرکت عالمان شیعه، روند مثبتی نبوده، خط‌ناز است. مرحوم حجت‌الاسلام مهدوی اصفهانی، مرحوم آقای دوانی و مرحوم آقای ابوالحسنی مندر جزو معدود کسانی هستند که با برخورداری از یک نظریه، تحلیل تاریخ را با دقت انجام داده و منصفانه، عالمانه و محققانه عمل کرده و در شکستن فضای تک‌صدایی بسیار مؤثر بوده‌اند.

■ **یک پیشنهاد برای ادامه کار استاد**

یکی پیشنه‌هاود کتوبی هم برای ادامه کار مرحوم استاد، برای محققین و شاگردان ایشان دارم. یکی حجم زیادی از اطلاعات دقیق و وسیع و عالمانه که انسان وقتی منابع کتاب‌های ایشان را می‌بیند به نظرش می‌آید که باید یک عمر تحقیق کند تا این حجم اطلاعات عالمانه به یک اندیشه فلسفه تاریخی ضمیمه شود که بسیار راهگشاست. بنا بر قول بعضی از شاگردان ایشان، مرحوم استاد در اواخر عمر به دنبال این بودند که یک الگوی تعامل دیانت و سیاست، به‌خصوص برای دوره قاجار و معاصر بنویسند. این کار برای تحلیل حوادث، بسیار به ما کمک می‌کند. به‌رغم اینکه یک تفکر مستقیم و یک اندیشه ناخوانده در پس نقل تاریخ و تحلیل‌های تاریخی ایشان وجود دارد، اما تبیین اندیشه فلسفی روشن ایشان در تاریخ و صورت اندیشه‌ای دادن بیشتر به این حوادث امری ضروری است. همچنین ما نیازمند یک الگوی تعامل دیانت و سیاست هستیم که اگر این امر به آثار ایشان ضمیمه شوند، بسیار ارزشمندتر خواهد شد.